

زندگی و مرگ در داستان آقای از سانفرانسیسکو اثر ایوان بونین*

مرضیه یحیی‌پور

دانشیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

تاریخ وصول: ۸۴/۱۰/۲۴

تاریخ تأیید نهایی: ۸۴/۱۱/۲۵

چکیده

بررسی مرگ و زندگی از موضوعات اصلی آثار ایوان آلکسئی‌ویچ بونین است. بونین آخرین نویسنده کلاسیک ادبیات روسیه با انجام سفرهای بسیاری توانست آثاری هم چون **آقای از سانفرانسیسکو** خلق کند که این داستان‌ها حاصل تأثیرات این سفرهاست. این داستان با داشتن حجم کم که از ویژگی‌های این نوع ادبی است، درباره فلسفه، تاریخ، طبیعت، زندگی، مرگ، اخلاق، خیر و شر، عشق، تمدن، خشونت،... است. مقاله ابتدا به زندگی ادبی بونین و سپس به جریان شکل‌گیری اندیشه نوشتن این داستان می‌پردازد. داستان **آقای از سانفرانسیسکو** به تضاد ارزش‌های ابدی مثل زندگی، عشق و طبیعت با ارزش‌های مادی و زودگذر اشاره می‌کند. بونین توانسته عدم استحکام و ناپایداری ارزش‌های مادی و فانی را در مقابل ارزش‌های ابدی و معنوی هنرمندانه به خواننده بشناساند. گرچه بونین یک نویسنده رئالیست است، ولی در این اثر با استفاده از نمادها، به‌عنوان ابزاری برای بیان اندیشه‌های ادبی خود، توانسته تراژدی وجود انسان معاصری را که سرگرم زندگی مادیست، نشان دهد.

واژه‌های کلیدی: بونین، آقای از سانفرانسیسکو، زندگی، مرگ، سفر، ماوراء الطبیعه.

* مقاله حاضر برگرفته از طرح پژوهشی «بررسی کاربردی واژگان و عبارات متون ادبی روسی» به شماره ۳۶۴/۴/۶۴۵ است که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام گرفته است.

مقدمه

ایوان بونین Ivan Bunin (۱۸۷۰-۱۹۵۳) آخرین نویسنده کلاسیک ادبیات روسیه، به دلیل علاقه زیاد به سفر و همچنین مهاجرت به فرانسه (به علت نارضایتی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷)، توانست آثاری را خلق کند که حاصل تأثیرات این سفرها و واقع شدن وی در مکان‌های مختلف بود. از جمله این آثار می‌توان به داستان **آقای از سانفرانسیسکو**^۱ که در سال ۱۹۱۵ به چاپ رسید، اشاره کرد. در دهه اول قرن ۲۰، بونین بارها به فرانسه سفر کرد و از طریق دریا سفری هم به مصر و سریلانکا داشت. چندین بار در فصل زمستان به ایتالیا سفر کرد و در جزیره کاپری سکون گزید. هنگام شروع جنگ جهانی اول نیز مجبور شد از طریق ولگا سفر کند، که بخش‌هایی از تأثیرات این سفرها در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** انعکاس یافته است. بونین در پیش‌گفتار داستان **آقای از سانفرانسیسکو** (چاپ فرانسه) درباره فعالیت ادبی خود چنین می‌نویسد: «...منتقدان خیلی سریع متوجه من شدند و بعد از آن آثارم چندین بار برنده عالی‌ترین جایزه آکادمی پوشکین روسیه شد. در سال ۱۹۰۹ همین آکادمی مرا جزء بیست آکادمیسین افتخاری برگزید. اما شهرت کم و بیش گسترده من طولانی نبود. پس از اینکه اولین داستان‌هایم منتشر شدند، من چند سال به غیر از شعر چیزی ننویشتم و چاپ نکردم. در آثارم به مسائل سیاسی و مهم روز نمی‌پرداختم. وابسته به هیچ مکتب ادبی نبودم، هیچ‌وقت خود را دکادنت، سمبولیست، رمانتیک، رئالیست نمی‌نامیدم. حال آن‌که در دهه آخر، سرنوشت نویسندگان روس اغلب به این مسأله بستگی داشت که آیا با حکومت وقت مبارزه می‌کردند؟ آیا «خلق‌ی» بودند؟ زندانی بودند؟ تبعیدی بودند؟ یا در «انقلاب ادبی» ایی (تقلیدی از اروپای غربی) که خیلی پر سروصدا به پیش می‌رفت، و نقادان و خوانندگان جدید او در این سال‌ها در روسیه‌ای که زندگی شهری آن سریع پیشرفت کرده بود، از جوانان بورژوا و یا پرولتاریا بودند، شرکت دارند؟ غیر از آن من خیلی کم در محافل ادبی حضور پیدا می‌کردم. قسمت اعظم زندگی‌ام در روستا گذشت. در روسیه و به خارج از آن زیاد سفر کردم: ایتالیا، ترکیه، بالکان، یونان، فلسطین، مصر، الجزایر، تونس و نواحی استوایی. همان‌طور که سعیدی گفته «تلاش کردم چهره دنیا را بشناسم و در آن روح خود را قلم‌زنی کنم». مسائل روانی، مذهبی و تاریخی جهان

1- *Gaspadin iz San-Frantsisko*

ذهنم را خیلی مشغول کرده بودند»* (بونین، ۱۹۸۸، جلد ۶، صص ۵۴۴-۵۴۳).

بونین سال ۱۹۱۸ به علت نارضایی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، به قصد اقامت در فرانسه، روسیه را برای همیشه ترک کرد. نویسنده از یادداشت‌های سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ خود اثری به نام **روزهای اهریمنی**^۲ را منتشر و در آن دلایل ترک کشور را مطرح ساخت. از نظر بونین انقلاب اکتبر و جنگ یک جنبه بیشتر ندارند: قتل عام اسرا، اذیت و آزار اسرای نظامی، تفتیش، تعقیب، دستگیری و غیره. بعد از این تاریخ زندگی بونین تنها مرتبط با فرانسه است. قسمت عمده زندگی او بعد از مهاجرت در شهر گراس در نزدیکی نیس سپری شد. علی‌رغم خواست قلبی خود، هیچ‌وقت نتوانست به روسیه بازگردد. به همین دلیل زندگی ۶۰ ساله ادبی بونین را می‌توان به دو دوره قبل از انقلاب اکتبر و دوران مهاجرت تقسیم کرد. (یحیی‌پور، ۱۳۸۴، صص ۱۳۵-۱۳۴) آ.ت. تواردوفسکی شاعر قرن ۲۰ روسیه درباره مهاجرت بونین می‌نویسد: «در بیوگرافی بونین، مهاجرت حقیقتاً مرز غمناکی بود که برای همیشه او را از سرزمین مادریش جدا ساخت. کمتر کسی مثل او استعداد درخشان خود را مدیون سرزمینش می‌داند و کمتر کسی مثل او این چنین وابسته به وطن خویش است. قلب او به درد برای سرزمینش می‌تپید» (تواردوفسکی، ۱۹۶۵، ص ۱۱).

بونین نخستین بار داستان **آقایی از سانفرانسیسکو** را در شماره ۵ مجموعه سلووا^۳ در مسکو چاپ کرد. چاپ نخست داستان با آیه ۱۰ باب ۱۸ مکاشفه یوحنا^۴ به عنوان اپیگراف/ سخنان آغازین (وای وای ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زور آور، زیرا که در یک‌ساعت، عقوبت تو آمد؛ کتاب مقدس، ۱۹۷۸ م، ص ۴۱۵) منتشر شد، که در چاپ‌های بعدی این سخنان که خود از فاجعه‌ای حکایت می‌کردند، حذف می‌شوند. از نظر منتقدان ادبی، این داستان از نظر سبک و جهان‌بینی بسیار نزدیک به دو داستان دیگر سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ یعنی **برادران**^۴ و **خواب‌های چانگ**^۵ است که با هم یک تریلوژی هنری و فلسفی را می‌سازند. گورکی به بونین نوشت: «کاش می‌دانستی با چه هیجانی داستان **آقایی از سانفرانسیسکو** را خواندم» (مجموعه مقالات/ گورکوفسکیه چتویه، ۱۹۶۱، ص ۸۵). توماس

*ترجمه کلیه نقل قولها و اسامی آثار از زبان روسی، از مؤلف مقاله است.

2- *Окаянные дни*

3- *Слово* (Slova) = سخن

4- *Братья* (Bratya)

5- *Сны Чанга* (Sni Changa)

مان نویسنده آلمانی نیز با خواندن داستان **آقای از سانفرانسیسکو** به وجد آمده، می‌نویسد: «از نظر قدرت مسائل اخلاقی و نرمش زیاد، می‌تواند با بعضی از آثار لف تالستوی مثل **مرگ ایوان ایلیچ** برابری کند» (بونین ۱۹۸۸، جلد ۴، ص ۶۶۸). بونین در داستان خود مسائل مرگ و زندگی را چه گونه بررسی می‌کند که توماس مان آن را نزدیک به آثار ل. تالستوی می‌بیند؟

بحث و بررسی

بونین در خاطراتش درباره شکل‌گیری اندیشه نوشتن این داستان و نحوه کار کردن روی آن می‌نویسد: «تابستان سال ۱۹۱۵ هنگامی که یکبار از محله کوزنتسکی‌موست^۱ در مسکو می‌گذشتم، در ویتزین مغازه کتابفروشی گوته (Gote)، چشمم به ترجمه روسی **مرگ در ونیز** اثر توماس مان افتاد، اما وارد مغازه نشدم و آن را نخریدم، ولی در اوایل سپتامبر ۱۹۱۵ زمانی‌که در ملک دختر عمویم در ده واسیلیفسکویه Vasiliefskoe، در ناحیه یلتس (Elets) در آریل (Ariol) زندگی می‌کردم، نمی‌دانم چرا این کتاب و مرگ غیر منتظره یک آمریکایی‌ایی را که آن سال با ما در همان هتل کوی‌سی‌سانا (Kvisisana) در کاپری زندگی می‌کرد، به‌خاطر آوردم و همان لحظه تصمیم گرفتم **مرگ در کاپری** را بنویسم. چیزی را که در چهار روز بدون عجله و با آرامش، به لطف روزهای بارانی کوتاه و شاداب پاییزی و باغ و خانه ساکت نوشتم... مضطرب بودم و حتی با اشک شوق جاهایی را که راجع به ستایش مریم مقدس بود، می‌نوشتیم. البته عنوان **مرگ در کاپری** را همان موقع به محض نوشتن اولین خط حذف کردم: و **آقای از سانفرانسیسکو** و غیره... ساخت ذهن من است. علاوه بر آن، بعد از ناهار در هتل کوی‌سی‌سانا واقعاً یک آمریکایی مرد». او اضافه می‌کند: «من معمولاً سریع و با آرامش در حالی‌که کاملاً به افکار و احساساتم مسلطم، می‌نویسم، اما این بار تکرار می‌کنم، بدون عجله و گاهی کاملاً مضطرب می‌نوشتیم» (همان، صص ۶۶۷-۶۶۸).

بونین در دفتر یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «از ۱۴ الی ۱۹ اکتبر داستان **آقای از سانفرانسیسکو** را نوشتم. در حالی‌که گریه می‌کردم، پایان آن را می‌نوشتیم». (همان، ص ۶۶۸). خلاصه داستانی که بونین با نوشتن پایان آن می‌گریست، چنین است: آقای از سانفرانسیسکو که در داستان حتی یکبار هم اسمش آورده نشده، همان‌طور که نویسنده اشاره می‌کند، اسم او را چه

در ناپل و چه در کاپری هیچکس به خاطر نسیپارده است، او قصد دارد با زن و دخترش به مدت دو سال تمام برای تفریح و سیر و سیاحت به دنیای قدیم^۷ سفر کند. او خیلی کار کرده بود و حالا به اندازه کافی ثروتمند شده بود که به خودش اجازه چنین استراحتی را بدهد.

در اواخر ماه نوامبر کشتی معروف «آتلانتید»^۸ که شبیه به هتل بسیار بزرگی بود، با همه امکانات رفاهی عازم حرکت می‌شود. زندگی در کشتی با نظم پیش می‌رفت:

صبح زود بیدار می‌شوند؛ قهوه، کاکائو و شکلات می‌خورند؛ دوش می‌گیرند؛ نرمش می‌کنند؛ روی عرشه برای باز شدن اشتها می‌گردند؛ بعد برای صبحانه دوم در عرشه می‌مانند؛ دو ساعت بعد را به استراحت اختصاص می‌دهند، تمام عرشه پر از صندلی‌های طویل حصیری است که روی آن‌ها مسافری دراز کشیده‌اند و خود را در پتو پیچانده‌اند و به آسمان ابری نگاه می‌کنند؛ بعد چای با بیسکویت می‌خورند، و عصر، آن چیزی که اصلی‌ترین هدف این سفر است، یعنی ترتیب شام داده می‌شود.

در سالن بسیار بزرگی که پشت دیوار آن امواج وحشتناک اقیانوس جریان دارد ارکستر با مهارتی فوق‌العاده آهنگ‌هایی لطیف و آرام‌بخش می‌نوازد، اما زنان با لباس‌های سینه‌باز و مردان در فراك و اسموکنیگ^۹ به آن توجه نمی‌کنند. بعد از شام، در سالن، رقص شروع می‌شود، مردان در بار سیگار می‌کشند، مشروب می‌خورند و سیاه‌پوست‌های لباس کامزول پوشیده، از آن‌ها پذیرایی می‌کنند.

بالاخره کشتی به ناپل نزدیک می‌شود، خانواده سانفرانسیسکوئی در یک هتل گران‌قیمت اقامت می‌کنند، در اینجا هم زندگی آن‌ها طبق نظم پیش می‌رود: صبح زود صبحانه، بعد از بازدید از موزه‌ها و کلیساها، صبحانه دوم و چای می‌خورند، بعد برای

7- Старый Свет (Stari Svet)

دنیای قدیم به مناطقی اطلاق می‌شد که قبل از کشف آمریکا (دنیای جدید) شناخته شده بودند. نام کلی سه قاره «مشهور قدیمی» دنیا که شامل اروپا، آسیا و آفریقا می‌باشد. (فرهنگ دایره‌المعارف تصویری جدید، ۱۹۹۹، ص ۶۸۸)

8- Атлантида (Atlantid)

آتلانتید: جزیره ایست که در روایات و داستان‌ها ذکر شده و گروهی از دانشمندان برآنند که قطعه مذکور در اقیانوس اطلس در مغرب تنگه جبل‌طارق قرار داشته و بعدها در آب فرو رفته است (معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۷۷).

9- Смокинг (smoking)

کت مشکی جلو باز با حاشیه ابریشمی (فرهنگ تفسیری بزرگ زبان روسی، ۲۰۰۱، پتربورگ)

ناهار آماده می‌شوند و هنگام شب، هم شام مفصل در انتظار آن‌هاست.

ماه دسامبر امسال هوای ناپل اصلاً مساعد نیست: باد، باران، و خیابان‌ها پر از گل و لای. خانواده سانفرانسیسکوئی تصمیم می‌گیرد که به جزایر کاپری بروند، همه معتقدند که آن‌جا هوا گرم‌تر، آفتابی‌تر و درختان لیمو شکوفه کرده‌اند.

کشتی کوچکی که در امواج از این پهلو به آن پهلو غلت می‌خورد، آقای سانفرانسیسکوئی را با خانواده‌اش که سخت از دریا زدگی عذاب کشیده‌اند به کاپری می‌برد. فونی‌کولر (اتوبوس ریلی) آن‌ها را به یک شهر سنگی بالای کوه می‌برد، آن‌ها در هتل جای می‌گیرند، جایی که همه از آن‌ها به گرمی استقبال می‌کنند. پس از این که دریا زدگی رفع شد، برای صرف شام آماده می‌شوند.

آقای از سانفرانسیسکو که قبل از زن و دخترش لباس پوشیده بود، به سالن مطالعه ساکت و راحت رفته، روزنامه را باز می‌کند. اما ناگهان خطوط روزنامه جلوی چشم‌هایش رژه می‌روند و عینک پرسی از دماغش می‌افتد، بدنش شل می‌شود، به طرف زمین کشیده می‌شود، در این موقع یکی دیگر از ساکنان هتل که آن‌جا بود، با جیغ به سمت غذاخوری می‌دود، همه از جا می‌پرند، صاحب هتل سعی می‌کند مهمان‌ها را ساکت کند، اما شب‌نشینی دیگر خراب شده است.

آقای از سانفرانسیسکو را به کوچک‌ترین و بدترین اتاق بردند؛ زن، دختر و خدمتکار بالای سر او ایستاده‌اند و به او نگاه می‌کنند. همین موقع آن چیزی که آن‌ها منتظرش بودند و ازش می‌ترسیدند، اتفاق می‌افتد. او می‌میرد. زن آقای از سانفرانسیسکو از صاحب هتل می‌خواهد که اجازه بدهد جسد او را به اتاق خودشان ببرند، اما صاحب هتل مانع می‌شود و می‌گوید که برای او این اتاق‌ها بسیار با ارزشند و اگر توریست‌ها بفهمند، هتل را سریع ترک می‌کنند و فوراً خبر مربوط به حادثه در همه کاپری می‌پیچد. تابوت را هم نباید این‌جا پیدا کرد و صاحب هتل جعبه‌های دراز بطری‌های آب معدنی را برای ساختن تابوت پیشنهاد می‌کند.

هنگام صبح باربر جسد پیرمردی از سانفرانسیسکو را به اسکله می‌برد. کشتی کوچکی او را از طریق خلیج ناپل حمل می‌کند و همان کشتی آتلانتید که او را با کبکبه و دبدبه به دنیای قدیم می‌برد، حالا او را مرده در یک تابوت داغان که از زنده‌ها پنهانش کرده‌اند، در دل سیاه کشتی حمل می‌کند. اما در عرشه کشتی، زندگی

مانند گذشته ادامه دارد، باز همان‌طور همه صبحانه می‌خورند، ناهار می‌خورند و باز همان‌طور پشت روزنه‌های کشتی وحشت حکم‌فرما است.

بونین در داستان **آقایی از سانفرانسیسکو** به ارزش‌های مادی و زودگذر و همچنین به ارزش‌های ابدی مثل زندگی، عشق و طبیعت در کنار هم اشاره می‌کند تا بدین‌وسیله عدم استحکام و ناپایداری ارزش‌های مادی را در مقابل ارزش‌های ابدی و معنوی به خواننده نشان دهد. حتی عشق که هدیه‌ای الهی است، در محفل ثروتمندان، غیرانسانی و غیرطبیعی است. بونین با هنرمندی این مسئله را در توصیف زوج اجیری که گاه در این کشتی، گاه در آن کشتی تظاهر به عشق‌بازی می‌کردند، نشان می‌دهد: «یک جفت عاشق زیبارویی که همه با کنجکاوی دنبالشان می‌کردند و آن‌ها هم خوشبختی خود را پنهان نمی‌کردند: آن پسر فقط با آن دختر زیبارو می‌رقصید، رفتار آن‌ها بسیار دقیق و پر جاذبه بود فقط ناخدا می‌دانست که این جفت توسط لئوید برای عشق‌بازی در ازای پول خوبی استخدام شده بودند و مدت‌ها بود که گاهی سوار این کشتی، گاهی سوار آن کشتی سفر می‌کردند» (بونین، ۲۰۰۱، ص ۹۲۳).

همه چیز در دنیای مادی آقایی از سانفرانسیسکو تحت سلطه پول است، تنها چیزی که از اراده پول خارج است، ماوراءالطبیعه و طبیعت است که گاه آرام است: «در بندر جبل‌الطارق آفتاب همه را شاد کرد، شبیه به بهار زودهنگام بود...» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۳) و گاه خشن: «اقیانوس با غرش به پشت دیوار کوه‌های سیاه رنگ کشیده می‌شد، بوران با شدت به ابزار و لوازم می‌خورد و مانند ناله سوت می‌کشید، تمام بدنه کشتی می‌لرزید، ... و نگهبانان از سوز و سرما، بالای برج یخ زده بودند...» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۲) «توفان سختی تا بیخ و بن، ویزووی^۱ را دربرگرفته بود، و روی لرزش سربی آب دریا، خاکستری می‌زد. جزیره کاپری اصلاً دیده نمی‌شد...» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۵).

سرنشینان این کشتی به قدرت مادی معتقدند: «اقیانوس که پشت دیوارها می‌رفت، وحشتناک بود، اما درباره آن فکر نمی‌کردند، عمیقاً به قدرت فرمانده مو قرمز هیکل درشت و چاق و همیشه خواب‌آلودی که در لباس فرم خود که با نوارهای طلایی دوخته شده روی آن، شبیه به یک بت عظیم الجثه‌ای بود که با آرامش اسرارآمیز خود خیلی به ندرت جلو مردم ظاهر می‌شد، بر اقیانوس معتقد بودند» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۲).

داستان درباره زندگی واقعی، حقایقی را مطرح می‌کند. در داستان **آقای از سانفرانسیسکو**، بونین شاعر و روان‌شناس، مثل این است که از سبک رئالیست خارج شده و به سوی رمانتیسم و سمبولیسم نزدیک می‌شود.

نویسنده در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** مثل دیگر آثار خود به‌طور مفصل به محیط اطراف قهرمانان خود می‌پردازد، این عاملی است که گرچه باعث کندي جریان اثر می‌شود، ولي در عوض به نویسنده این امکان را می‌دهد تا با کمک عناصر تغزلی، به توصیف کامل محیط اطراف بپردازد. زمانی که بونین محیط اطراف قهرمان را توصیف می‌کند، از ارتباط بین آن دو نیز غافل نمی‌شود.

در داستان‌های بونین پرداختن به جزئیات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که هر جزئی ناقل نوعی اطلاع ضروری است که در زندگی هر کس بروز می‌کند. بنابراین جزئیات و کلمات انتخاب‌شده توسط نویسنده، حداکثر اطلاعات و بازدهی را دارند.

در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** نویسنده مسیر سفر و برنامه روزانه را به‌طور مفصل توصیف می‌کند. حتی وجود جزئیات در آثار او غیرضروری نیستند، هرکدام دارای بار و معنایی فکریند که تأییدکننده نیشخند نویسنده بر علائق مادی صاحبان این نوع زندگی است.

داستان دقیقاً از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول مسیر رفتن از دنیای جدید^{۱۱} به دنیای قدیم است، و قسمت دوم یعنی مسیر برگشت نیز درست مثل قسمت اول است، منتهی عکس آن. یعنی در قسمت اول قهرمان زنده از دنیای جدید به دنیای قدیم سفر می‌کند، اما در قسمت دوم جسد او از دنیای قدیم به دنیای جدید برمی‌گردد. زندگی در هر دو قسمت تغییری نکرده است. زندگی در همه جا جریان دارد، منتهی آقای از سانفرانسیسکو در مسیر برگشت دیگر کوه‌ها و زیبایی‌ها را نمی‌بیند.

نویسنده با مرگ قهرمان، مثل یک حادثه عادی و معمولی برخورد می‌کند. پایانی گریزناپذیر و ناگزیر که در انتظار هر کسی است. پول، افتخار و احترامی که آقای از سانفرانسیسکو را همراهی می‌کردند، بعد از مرگش دیگر نمی‌توانند کمکی برای او به حساب آیند. می‌بینیم که نویسنده بعد از مرگ قهرمان به جای آقای از سانفرانسیسکو، از کلمه پیرمردی از سانفرانسیسکو استفاده می‌کند: «جسد پیرمردی از سانفرانسیسکو به خانه‌اش، به گور، به ساحل دنیای جدید برگشت» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۳۱).

در داستان، خواننده تفاوت زیادی بین سفر رفت و سفر برگشت قهرمان اصلی می‌بیند. قدرت و احترام به او در سفر رفت بسیار زیاد است، «طوری که در ابتدای داستان به نظر یک چهره سرشناس می‌آید»، اما در سفر برگشت بی‌احترامی نسبت به جسد او که در انتهای پایین‌ترین قسمت کشتی در موتورخانه قرار دارد، بیشتر مشاهده می‌شود. در قسمت دوم داستان «نویسنده جزئیات و حوادث بارزی را ترسیم می‌کند که بیانگر لحظه از بین رفتن هرگونه اهمیت و ارزش قهرمان در نظر اطرافیان اوست. اگر قبلاً آقای از سانفرانسیسکو در بهترین اتاق هتل اقامت کرده بود، اما پس از مرگ او را به کوچک‌ترین، بدترین، نمناک‌ترین و سردترین اتاق برده‌اند. او روی یک تخت آهنی ارزان قیمت در یک پتوی پشمی زخمت دراز کشیده بود» (کالابایوا، ۲۰۰۰، صص ۳۹-۴۰).

نویسنده بدین‌وسیله تأکید می‌کند که سعادت و رفاه رؤیایی در دنیا فانی و گذرا است. با خواندن داستان بونین پی‌پی به افکار و آرزوهای خرد انسان در برابر ماوراء الطبیعه می‌بریم. بونین تلاش کرده است نشان دهد که خوشبختی انسان در چیست و جایگاه او در زندگی کجاست.

بونین را به عنوان نویسنده ادامه دهنده رئالیسم چخوف می‌شناسند. از ویژگی‌های آثارش، پرداختن به زندگی عادی و قهرمانان معمولی جامعه است. بونین با مهارت بسیار توانست تراژدی انسان را آشکار کند. در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** او حتی توانست مرگ قهرمان را که نقطه اوج اثر است، حادثه‌ای معمولی که برای هر انسانی رخ می‌دهد، نشان دهد. در توصیف مرگ آقای از سانفرانسیسکو، بونین عمیق‌ترین افکار فلسفی خود را بیان کرده است. مرگ آقای از سانفرانسیسکو هیچ چیز را در دنیا عوض نکرد. او در داستان خود به کمک طبیعت و تجربیات تاریخی که می‌توانند عامل نجات انسان باشند، خشونت، احساس شادابی و زنده بودن را ادغام می‌کند. داستان با داشتن حجم کم، که از ویژگی‌های این سبک ادبی است، درباره فلسفه، تاریخ، طبیعت، زندگی، مرگ، اخلاق، خیر و شر، عشق، تمدن، خشونت، ... است.

آقای از سانفرانسیسکو در زندگی فقط تلاش کرد که به ثروت کلان در سطح کسانی که زمانی برای او الگو بودند، دست یابد. با رسیدن به هدف به فکرش رسید که وقت استراحت است. اما نمی‌دانست، پول قدرتی است که با آن نمی‌توان صاحب خوشبختی شد. ثروت کلان او، بسیاری از مشکلات را حل می‌کرد، اما نمی‌توانست

ماوراء الطبیعه و حتی طبیعت را تابع خود کند. این گردشگر آمریکایی در حیات خود شاهد بردگی و سرسپردگی‌های زیادی بود که مرگ او به همه آنها پایان بخشید. بونین در این داستان نشان می‌دهد که قدرت پول چه قدر واهی است و بیچاره آن انسانی است که روی آن حساب باز می‌کند. کسی که در طی ۵۸ سال از عمرش لحظه‌ای دست روی دست نگذاشت، بعد از مرگش هیچ‌کس حتی اسمش را هم به خاطر نسپرد. نیازی به خاطر سپردن اسم او نیز نبود، چراکه مانند او در این دنیا زیادند که جای خود را به دیگری می‌سپارند و خود فراموش می‌شوند. بونین خیلی زیبا توانست راهی واهی و فانی را که این انسان برای خود انتخاب کرده بود، نشان دهد. او با استفاده از جزئیات و توصیف محیط اطراف قهرمان که حالت سمبلیک دارند، نشان داد که دنیای اطراف غنی‌تر و نامحدودتر از آن است که انسان حتی بتواند تصورش را بکند و یا در باره آن قضاوت کند. انسان باید بپذیرد که تنها جزء ناچیزی از خلقت است و باید تابع آن باشد، نه این‌که بخواهد آن را تابع خود کند. از این رو می‌توان به ساختار زیبا و جالب داستان اشاره کرد که در ابتدای آن همه چیز بسیار خوب و مطابق میل قهرمان پیش می‌رود و به نظر می‌رسد که همه چیز تحت سلطه اوست، اما در طول داستان، نویسنده نشان می‌دهد که زندگی تحت کنترل انسان نیست و بونین با توصیف لحظه مرگ قهرمان، ضعیف بودن او را در مقابل یک پدیده طبیعی نشان می‌دهد: «او مصرانه با مرگ مبارزه می‌کرد، به هیچ‌وجه نمی‌خواست تسلیم مرگی شود، که این‌چنین ناگهانی و با خشونت به جان او افتاده بود. او سرش را می‌جنباند، خرخر می‌کرد، مانند کسی که انگار داشتند قطعه قطعه اش می‌کردند، چشم‌ها قل خوردند، مانند مست‌ها...» (بونین، ۲۰۰۱، ص ۹۲۸) ولی در مقابل چنین وضعی، عظمت اقیانوس همچنان پابرجاست.

در توصیف کشتی، نویسنده تلاش کرده است به وسیله یک دستگاه نمادین جامعه انسانی را منعکس کند: «آتلانتید شبیه به یک هتل بزرگ با همه امکانات رفاهی مثل بار شبانه، حمام‌های شرقی و روزنامه اختصاصی بود» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۲). این کشتی به چه منظوری ساخته شد؟ آتلانتید فقط به منظور لذت بردن مسافری ساخته شد که از دنیای جدید عازم دنیای قدیم بودند، و در آن همه چیز برای رفاه و راحتی افراد ثروتمند در نظر گرفته شده بود. دهها نفر در کشتی تلاش می‌کنند و زحمت می‌کشند تا مسافران ثروتمند، حداکثر لذت خود را از این سفر ببرند. همه جا تجمل،

راحتی و آرامش حاکم است. مسافران از صدهای ناهنجار مثل موتورخانه و غرش اقیانوس که ممکن بود باعث ناراحتی آنها شوند، دور نگه داشته می‌شدند.

همه به امنیت کشتی و قدرت ناخدای آن شدیداً معتقد بودند. بدون دغدغه و سرحال در سیاحت بودند، اما نویسنده هشدار می‌دهد، آن‌طور که آنها فکر می‌کنند نیست، و بی‌دلیل نیست که اسم کشتی را آتلانتید گذاشته است.

آتلانتید زمانی نام جزیره‌ای زیبا و پربرکت بود که به ژرفای اقیانوس فرو رفت. حال این کشتی، مانند دانه‌ای شن در مقابل این اقیانوس ناآرام است. خواننده هنگام خواندن داستان مدام در انتظار حادثه‌ای ناگوار است. هیچ‌یک از مسافران از خطر مرگ نمی‌هراسند در حالی‌که همه فانی‌اند و هیچ‌یک علاقه‌ای ندارند که این حادثه طبیعی را بپذیرند، اما این حادثه اتفاق می‌افتد، کشتی به راه خود ادامه می‌دهد و هیچ‌چیز قادر نیست زندگی را با غم‌ها و شادی‌هایش متوقف کند. نظیر چنین صحنه‌هایی در **رمان جنگ و صلح و مرگ ایوان ایلیچ** لف تالستوی هم دیده می‌شود. به همین دلیل توماس مان معتقد است که داستان **آقای از سانفرانسیسکو** بونین شبیه به آثار ل. تالستوی است.

بونین در ابتدای داستان به توصیف وضعیت زندگی و سفر قهرمان می‌پردازد، بدون این‌که هیچ‌گونه خطری در باره مرگ او بدهد. مرگ بدون هشدار و دور از انتظار همه، به سراغ قهرمان می‌آید. پیداست که نویسنده در واقع به خوانندگان خود درباره حادثه مرگ که بدون اعلام قبلی از راه می‌رسد، هشدار می‌دهد. تا از این طریق خواننده را مجبور کند به زندگی و واقعیات حقیقی‌اش بیاندیشد.

مسئله دیگری که در داستان قابل توجه است، این است که بونین برای قهرمان اصلی اسمی انتخاب نمی‌کند. معمولاً نویسنده برای قهرمان خود با توجه به ویژگی‌هایش با دلایل مختلف اسمی انتخاب می‌کند. گاهی نیز از داشتن اسم او را محروم می‌کند، که البته مورد آخر، اکثر اوقات شامل حال قهرمانان دسته دوم و یا قهرمانانی می‌شود که نقشی خیلی کم رنگی در اثر دارند. ولی در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** اسم قهرمان اصلی و حتی اسم زن و دخترش نیز آورده نشده است. در زمان بونین متداول بود هنگامی که نویسندگان در مورد یک خصلت عمومی انسان و سرنوشت او می‌نوشتند، نامی برای قهرمان انتخاب نمی‌کردند. اما بونین در داستان **آقای از سانفرانسیسکو** به روش دیگری عمل می‌کند، به

قهرمان اصلي اسم نمي‌دهد، ولي به بعضي از قهرمانان درجه دوم و پايين‌تر مثل لورنتسوي قايق‌ران، لويجي Luiji پيشخدمت هتل و كارملا Karmella اسم داده است. در اينجا لازم است به ذكر دلايل ويژه اي كه خاص بونين است اشاره كرد. آقايي از سانفرانسیسكو در اين اثر بونين شبيه به همه نيست او در گروه خاصي، يعني در گروه ثروتمندان جاي دارد: «حالا او تقريباً با كساني كه يك زماني آن‌ها را به عنوان الگوي خود قرار مي‌داد، برابري مي‌كند...» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۱) به همين دليل با بقيه مسافران آتلانتيد يكي است: «مردها، البته، منجمله آقايي از سانفرانسیسكو در حالي كه پاها را بالا انداخته‌اند؛ تا به رنگ قرمز تمشكي در آمدن صورت، سيگارهاي هاوانايي مي‌كشيدند...» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۲) او يك نمونه از هزاران ثروتمند امريكايي است، به همين دليل «كسي نام او را چه در ناپل و چه در كاپري به خاطر نسپرده است» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۱). زن و دخترش نيز مانند همه زنان ثروتمند ظاهر مي‌شوند. از طرف ديگر نداشتن اسم مي‌تواند دليل بر بي‌اهميت بودن، بي‌خاصيت بودن و پيش پا افتاده بودن قهرمان نيز باشد كه از نظر بونين چنين است. نويسنده اين‌گونه افراد را اجساد زنده مي‌داند: «تا به امروز زندگي نكرد، بلكه فقط وجود داشت» (همان، ۲۰۰۱، ص ۹۲۱). در کنار همين افراد ثروتمند، بونين كساني را نشان مي‌دهد كه ثروتمند نيستند، اما وجود دارند، گرچه اين افراد ممكن است در اثر، فقط يك بار ظاهر شوند و يا فقط يك جمله بگويند، اما اسم دارند، مثل پيشخدمت لويجي كه اداي آقايي از سانفرانسیسكو را در مي‌آورد. دليل سومي كه مي‌تواند وجود داشته باشد، اشاره به رفتار و نوع زندگي قهرمان است: «تا به امروز زندگي نكرد، بلكه فقط وجود داشت». او كسي است كه زندگي حال و لذت‌هاي آن را به آينده موكل كرد. او در آينده، زماني كه تصميم مي‌گيرد از زندگي لذت ببرد، مرگ به سراغش مي‌آيد. اين روش، يعني براي آينده زندگي كردن، از نظر بونين عاقلانه نيست، چرا كه آينده ممكن است هيچ وقت از راه نرسد. به همين دليل به قهرمان، زن و دخترش كه چنين زندگي‌اي را در پيش گرفته‌اند، اسمي نمي‌دهد. البته انتخاب اسم اثر نيز حالت نمادي دارد. اين نمادي بودن در سيماي آقايي از سانفرانسیسكو قهرمان اصلي بدون اسم نشان داده شده است. فاقد اسم بودن قهرمان در واقع نشان‌دهنده فاقد زندگي معنوي بودن است. او قادر به درك ارزش‌هاي معنوي نيست، او فقط حقيقت دنياي مادي را مي‌بيند كه ساختار سمبليك داستان

خود بیان‌گر این موضوع است.

انتخاب نام آتلانتید برای کشتی سمبل اجتماع با حفظ سلسله مراتب است که در آن دو قشر در مقابل هم قرار داده می‌شوند: ثروتمندان خوش‌گذران و کارگران زحمتکش خدمه کشتی.

گرچه بونین از سمبل‌ها در آثار خود استفاده کرده است، ولی او یک نویسنده رئالیست است، و سمبل‌ها برای او فقط ابزاری برای بیان اندیشه‌های ادبی به حساب می‌آیند. در داستان **آقایی از سانفرانسیسکو** قهرمانان اصلی، خود چهره‌هایی سمبلیک‌اند و هر چه که آن‌ها را احاطه کرده است نیز سمبلیک است. مثل: اقیانوس، پرتگاه، هرج و مرج، کشتی...

البته موضوعات مرگ و زندگی همیشه ذهن بونین را به خود مشغول کرده بود. این موضوعات در آثار دیگر او نیز به کرات به چشم می‌خورد. به‌طور کلی از نظر بونین برای انسان مرگی وجود ندارد. در داستان دیگری به نام مرگ پیامبر، بونین مرگ را مستقیماً انکار می‌کند و می‌گوید: «آخر من مرگ را باور ندارم» (بونین، ۱۹۸۷، ج ۳، ص ۶۲۶).

باز در جای دیگری از داستان مرگ پیامبر در این باره که کسی از مرگ نمی‌تواند بگریزد و بالاخره مرگ یک روزی به سراغ هر کسی خواهد آمد، با کنایه به عمل ابوبکر بن سعد بن زنگی، حکمران فارس (۱۲۵۸-۱۲۲۶م) که با طلا توانست فارس را از حمله مغول نجات دهد، و به‌خاطر این زیرک‌یاش **سعدی نیز گلستان** و **بوستان** را به نام آنان کرد (سعدی، ۱۳۷۶، ص ۳۱)، چنین اشاره می‌کند: «مرگ، مغول نیست که تو بتوانی با طلا از آن بگریزی» (بونین، ۱۹۸۷، ج ۳، صص ۱۷۵-۱۶۹). او در داستان مرگ پیامبر با استفاده از آیات تورات و قرآن (نباء، تکویر، یس و الصافات) در کنار هم، مرگ را انکار می‌کند و آن را مرحله‌ای برای وارد شدن به زندگی دیگر می‌داند. با توجه به این‌که بونین به مرگ معتقد نیست، با آیات سوره‌های نباء و تکویر که هر دو سوره درباره روز قیامت‌اند به توصیف قیامت می‌پردازد و از سوره یس یاد می‌کند که برای مردگان خوانده می‌شود، و به کمک این آیات روشن می‌کند که انسان پس از مرگ نمی‌میرد، بلکه زندگی جدیدی را شروع می‌کند (بونین، ۱۹۸۷، ج ۳، ص ۱۷۵).

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ملاحظه شد، بونین در اثر **آقایی از سانفرانسیسکو** سعی کرد توجه خواننده را از دنیای مادی و فانی به سوی دنیای ابدی و ارزش‌های معنوی معطوف سازد. او با برگزیدن کشتی

به عنوان نماد اجتماع در حال حرکت، توانست ارزشهای مادی را از دید ساکنان متمول آن نشان دهد. ساکنان کشتیایی که در دنیای مادی آنها حتی عشق که یک هدیه و پدیده الهی است، غیرانسانی و غیرطبیعی است. علت این را بونین در داستان **آقایی از سانفرانسیسکو**، تصور غلط ثروتمندانی می‌داند که پول را ملاک و ارزش زندگی خود قرار داده‌اند و همه چیز در دنیای مادی آنان تحت سلطه پول است. نویسنده با انتخاب نام آتلانتید در ابتدای داستان و با پرداختن به جزئیات بسیار کوچک زندگی مسافران و محیط اطراف آنها، خواننده را هم متوجه این مسئله می‌کند که دنیای مادی گذرا و فانی است، اما طبیعت و ماوراءالطبیعه تحت سلطه پول نیست و غیر قابل تغییر و پایدار است.

منابع

- ۱- **کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)**، مترجم انجمن کتاب مقدس، چاپ دوم، انتشارات فرهنگ، ایران، ۱۹۸۷ م.
- ۲- سعدی، **گلستان و بوستان**، تصحیح متن و شرح لغات حسین استاد ولی، انتشارات قدیانی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۳- معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، جلد ۵ و ۶ (اعلام)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۴- یحیی‌پور، مرضیه؛ کریمی‌مطهر، جان‌اله، «بررسی تأثیر مفاهیم قرآنی و شرقی بر اشعار ایوان بونین»، مجله علمی پژوهشی مقالات و بررسی‌ها، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.
- 5- **Большой т олковый словарь русского языка**, Санкт-Петербург, «НОРИНТ», 2001.
- 6- Бунин, И.А., **Собрание сочинений в 6 т омах**, М., Художественная литература, 1987-1988.
- 7- Бунин Иван, **Полное собрание сочинений в 2 т**. Калининград, «Янтар. сказ», 2001-2002.
- 8- **Горковские чт ения**, М., Прогресс, 1961.
- 9- Колобаева, Л.А., **Проза И.А. Бунина**, Москва, Изд-во МГУ, 2000.
- 10- **Новый иллюстрированный энциклопедический словарь**, Москва, «Большая Российская энциклопедия», 1999.
- 11- Твардовский, А.Т., **О Бунине**// Бунин И.А. Собр. соч.: В 9-ти т., Москва, Художественная литература, 1965.